بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 20/8/1394

روایت ابان بن تغلب را از لحاظ سند گذشتیم ، روایت بعدی روایت ثعلبه است **: علی بن ابراهیم عن ابیه عن بن ابی نصر عن ثعلبه قال تقول أتزوجک متعة علی کتاب الله و سنته نبیه نکاحا غیر سفاحٍ وعلی أن لا ترثینی ولا أرثک کذا وکذا یوماً بکذا وکذا درهماً وعلی أنّ علیک العدّه ،** بحثی در اشخاص واقع در این سند نیست ،همه ثقه هستند ،ولی روایت موقوفه است و ما در مورد روایت موقوفه ،مشکل موقوفه بودن را داریم ، ثعلبه ، ابی بصیر ، اینها جزء فقها بودند، درمورد ثعلبه در بعضی جاهها با نام ابو اسحاق فقیه یاد شده است ، جزء فقها بودن که فتوا از او نقل میشده است ، مشکلی ندارد که بگیم این فتوای ثعلبه است.

روایت بعدی روایت محمد بن احمد بن یحیی ، حالا آن روایت قبلی ما متنن هم عین روایت شرائط بود ، آن اشکال عامی که ما در این روایت شرایط داریم که معلوم نیست این ناظر به این باشد که ذاتاً ارث در آن ثابت است ،در واقع میخواهد بگوید که اگر میخواهی هدفی که یک ازدواج بی دغدغه ای که گیر ادامه کار نباشی، بدون دنباله داشته باشی این کار را بکن که ازدواجی داشته باشی تمام بشود برود پی کارش . این شاهد بر این نیست که ارث ذاتاً براو ثابت است ، حتی عدم الارث ذاتاً در آن ثابت است ، ممکنه عدم الارث به خاطر این شرطی که میکنید عدم الارث ثابت بشود.خلاصه با هر سه قولی که در مسأله وجود دارد سازگار است، هم با این قولی که اصلاً ارث نمیبرد ، هم با این قولی که ذاتاً ارث میبرد شرط مسقط آن است ، هم با این قولی که ذاتا ارث نمیبرد شرط مسقط آن است باهمه اینها سازگار است ،

روایت بعدی به اسنادی از محمد بن احمدبن یحیی عن محمد بن حسین ، محمد بن احمد بن یحیی بن اشعری هست، عن محمد بن حسین بن ابی الخطاب هست،عن موسی بن سعدان ، موسی بن سعدان را ابن غضائری تضعیف کرده است،ولی خوب ماتضعیفات ابن غضائری راقبول نداریم،البته محمد بن حسین بن ابی الخطاب از آن اکثار دارد ، من در اکثار محمد بن حسین بن ابی الخطاب تأمل دارم که بشود به آن اعتماد کرد، این حالا یک موقعی نیاز به بررسی کامل دارد، در ذهنم هست بسیاری از کسانی که محمدبن حسین بن ابی الخطاب ازآنها اکثار دارد اشخاصی هستند که درکتابهای رجالی تضعیف شده هستند،یک مقداری نیاز به بحث دارد که محمدبن حسین بن ابی الخطاب هم مثل احمد بن محمد بن خالد و امثال اینها یروی عن الضعفا بوده است ، البته در شرح حالش ذکر نکردن که یروی عن الضعفا است، ولی این احتمال میدهم که محمد بن حسین بن ابی الخطاب هم این شکلی باشد،ولی نیاز به بررسی دارد، به نظرم در درایة النور هم آنجا ما اعتماد نکردیم به اکثار روایت ، حالا آن ضعیفٌ فی الحدیثی که نجاشی دارد تضعیف محکمی نیست ، این میتواند به علت این باشد که مثلا از ضعفا روایت میکرده است، ضعیفٌ فی الحدیث ظهور جدی ندارد در اینکه به خاطر خودش ، یعنی در مسائل مربوط به حدیثی ممکنه از ضعفا نقل کند،روش متعارفی که ثقات داشتن آن را رعایت نمیکرده است ، حالا به چه جهت بوده آن خیلی روشن نیست ،البته ابن غضائری خیلی محکم تضعیفش کرده است، ولی ابن غضائری کلاً تضعیفاتش اعتباری ندارد،خصوصاً تضعیف موسی بن سعدانی که مسائل غلو این چیزها هم در حقّش مطرح کرده است،یک عبارتی در شرح حال موسی بن سعدان است **لارتفاع به** میگوید که **ضعیفٌ قال لارتفاع به** این لارتفاع به یعنی چی ؟ من فکر میکنم مراد این است یه اصطلاحی بوده سابقاً (مرفوعه) مرفوعه یعنی روایتی که به امام اسناد داده شده است در مقابل موقوفه،مرفوعه بودن نشانه ضعف نیست، این اصطلاحی که قدما به کار میبردند در مورد مرفوعه اصطلاح رفع هم در مورد روایت ضعیف است ، هم در مورد روایتهای غیر ضعیف،فکر میکنم مراد از لارتفاع به این است که به وسیله او خبر مسند نمیشود، لایصیر الخبربواسطه،بواسطه او مسند نمیشود ،میخواهد بگه به وسیله او خبر به امام اسناد داده نمیشود ،این کسی نیست که بشود به وسیله او خبر را به امام اسناد داد ،**لایکون الخبر المذکور عن طریقه مرفوعاً** به دلیل اینکه کأنّ ضعیف است بنابراین این خبرش مرفوع نخواهد بود،خوب علی ایّ تقدیر به نظر میرسد ابن غضائری تضعیف کرده ،ولی تضعیف ابن غضائری تضعیف قابل قبولی نیست.

نفر بعدی عبدالله بن قاسم ،دو نفر به نام عبدالله بن قاسم در کتب رجال ذکر شدند ، هر دوتا شون هم تضعیف کردن،عبدالله بن قاسم حضرمی،عبدالله بن قاسم بن حارث،من یک رساله ای نوشتم در آن رساله درمورد عبدالله بن قاسم مفصل بحث کردم که ظاهراً یک نفر هستند و ائمه رجال توجه نکردند که اینها یک نفر هستند به خاطر همین این دوتا را متعدد فرض کردند،نه اینها یکی هستند ،حالا یکی باشند یا دوتا باشند قرائن خاصی برای اعتبارشون نیست ودر این بحث تاثیری ندارد،حالا این عبدالله بن قاسم در بعضی جاها موسی بن سعدان عن عبدالله بن قاسم حضرمی هم در بعضی موارد هست ، الان هم با بن الحارث یادم نیست هست یانه،باقید الحضرمی که داشتم روایتش را سریع میدیدم ،دیدم که بود،خوب این روایت به هر حال از جهت سندی روایت معتبری نیست.

**قال قلت لابی عبدالله علیه السلام أتزوّج المرأّة مرّةً مبهمةً** این مبهمةً یعنی چی؟دوتا احتمال در موردش میتواند باشد ،یکی اینکه مبهمةً یعنی من غیرذکر الاجل ، ویکی دیگه من غیر ذکر المهر،مهر را ذکر نکرده باشد،از پاسخ با هر دو جهتش سازگار است ،شایدم هردوتاش هست ،نه اجل ذکر کرده نه مهرذکر کرده است،وبنابراین حضرت میفرماید ،**ذلک أشدّ علیک ترثها و یرثک** این به ضرر تو هست وقتی اینجوری ذکر نمیکنی **ترثها و یرثک** این روایت را دربحث نسیان أجل آیا باعث میشود تبدیل به عقد دائم بشود در آن بحث آمده است ،و مراد هم ، قبلا هم اشاره کردم ،اونی که میگه ذکر نمیکنه **أتزوّج المرأّة مرّةً مبهمةً** یعنی نه اینکه فراموش میکنه،اصلاً کلاً میگه من از تو میخواهم بهره گیری جنسی ببرم یک بارمرةً ، که البته در مورد اینکه مرةً، آیا این را تبدیل به دائم میکند یا تبدیل نمیکند این احتمال کلاً قید مرةً از باب این است که کأنّ قید فاسدی هست که مفسد نیست،این تبدیل میشود به زوج دائم ، این ازش استفاده میشود که اگرکأنّ ذکر أجل میکرد ،مبهمةً نبود،ارث نمیبرد،اینکه ترثها ویرثک معناش این است که به دلیل مبهم گذاشتن وعدم ذکر أجل ارث ثابت شده است ، و الّا ذاتاً اگر اجل را ذکر میکرد ارثی در کار نبود، البته این مبنای سید مرتضی را نفی میکند ،مرحوم سید مرتضی میفرمودند ذاتاً ارث هست ، این شرط است که ارث را ساقط میکند ،نه ظاهر این روایت این است که وقتی دائم شد دائم شدن این اقتضاء ارث را آورده است ،این مفهوم دارد که اصلاً این در این مقام است دیگه ، اصلاً در مقام تحدید است ، میگه علت اشدّیتش این است که اگر ازدواج با اجل بود ارث برش ثابت نبود حالا ارث برش ثابت است ، ولی اینکه حتی اطلاق داشته باشد درصورتی که شرط عدم الارث را هم کرده باشند آن شامل نمیشود ، (این اصلاً اگر قرار باشد شرط عدم ارث ) یک نکته ای را بگم آن أتزوجک المرأه مرةً مبهمةً این از باب ترک استفصال است ظاهراً،یعنی یک قضیه خارجیه را مفروض گرفته که به یک مرأه همینجوری میگم من مرةً با شما ازدواج میکنم (مرةً قید تزوج است یعنی یکبار باهمدیگه متعةً مرّةً نه این أتزوج هست، تزوّجت نیست، این میگه قلت أتزوجت یعنی یک قضیه ای را دارد نقل میکند ، این قضیه ولو قضیه ای نیست که اتفاق افتاده است ولی از یک قضیه خاصی که کأنّ میخواهد اتفاق بیفتد دارد سوال میکند ، میگه من با یک زنی میخواهم اینجوری ازدواج کنم که بگم متعةً مرّه ،آن مرّةً قید متعةً است ،یعنی ازدواج میکنم به این شکل که یک بار از تو تمتع ببرم،حالا این صحیح است یا نه یک بحثی دارد که آیا میشود به جای ذکر اجل گفت مرةً او مرّتین و امثال اینها ، در بعضی روایات استفاده میشود ، نمیشود ، این یک بحثی دارد که در کتابهای فقهی به آن پرداخته شده است، حالا داخل در آن بحثش نمیخواهیم بشیم ، در بحث حاج آقا دنبال شده این جهت ،ولی غرضم این جهت که این روایت ازش استفاده نمیشود که حتی در صورتی که شرط المیراث هم در ازدواج موقت شده باشد ارث منتفی است، این ناظر به آن صورتی هست که ،صورت متعارف ، والّا اگر یک صورت خاصی را که شرط المیراث شده باشد، اصلاً آن ناظر به آن نیست که ،اینکه بدلیل هدف طرف این بود که ارث نبرد، حالا یک بحث این است که ذاتاً اطلاق ندارد،همین جور هم هست ، اینجور چیزها ذاتاً اطلاق ندارد به صورت شرط و امثال اینها چون وقتی شما دارید حکم یک مساله خاصی را دارید سوال میکنید ،یک قضیه ای که واقع شده یا در معرض وقوع است ،خصوصیاتی که آن خصوصیات دخالت دارد یا محتمل الدخاله است عرفاً آن خصوصیات را أخذ میکنیم ،فرض کنید اگر شما بگید من از بالای پشت بام خانه همسایه میخواهم وارد بشم بدون اجازه صاحب خانه ، جایز است یا جایز نیست ؟خوب اگر من این که میخواهم وارد بشم از بالای پشت بام به خاطر این است که بچه او دارد غرق میشود من به خاطر او بدون اجازش وارد میشوم و بچه را نجات میدهم ، خوب این که عطف میکنم همینجوری که نمیگم من ازبالای پشت بام خانه مردم وارد میشم بدون اجازه صاحب خانه ، جایز هست یا جایز نیست ،این بعضی خصوصیات است که این خصوصیات چون محتمل الدخاله عرفی هست،ذکر میشود، بحث این است که باشرط اگربخواهد چیز بشود آن ذکر میشود،پس بنابر این مفروض این است که شرطی انجام نشده است این از یک جهت اطلاق ندارد ،ازجهت دیگه اینکه ذلک اشد علیک ترثها ویرثک معناش این است که صورتی را امام فرض کرده که طرف میخواهد یک ازدواجی انجام بشود برود دنبال کارش نه ارثی در کار باشد نه هیچی ،دردسر براش ایجاد نشود، چون آن ازدواجهایی که انجام میشود حالا منهای بحث ارث و اینها میخواهیم زن اولی هم نفهمد (یک بنده خدایی هست یک وقت در جوانیش ازدواج موقت کرده است بنده خدا هنوز که هنوز است فکر و ذکر ش این است که به آن ازدواج موقتی که آن زمان کرده آیا منشأ ازدواج دائم بعدش شده یا نشده به توسوس هم افتاده انقد از من هم سوال میکنه و اینها خیلی وقتها من میبینم سوالهاش بر میگرده به آن ازدواجی که آن زمان کرده است و امثال اینها که نمیدونم صیغه اش را درست خواندم یا نخواندم، حالا دیدم نگران بچه اش است که آیا ازدواجی که این دارد میکند آیا عقدش درست است یانه)علی ایّ تقدیر این مفروضش کسی هست که هدفش یک ازدواج بی دردسر هست،ازدواجی که یک تمتعی حاصل بشود برود پی کارش،آن صورتی که میخواهد با شرط کردن ارث ثابت کند اصلاً از مقسم سوال طرف خارج است،پس بنابراین این هم سازگار است با مبنای شیخ طوسی که میگه با شرط ارث ثابت میشود ،هم با مبنای ابو الصلاح حلبی که میگه شرط ارث هم بکند کلاً فایده ندارد ،بله با مبنای سید مرتضی سازگار نیست ،

روایت بعدی :روایت مفضّل بن عمر هست ،سعد بن عبدالله فی بصائر درجات ،این روایت ، روایتی هست که در مختصر البصائر،این سعد بن عبدالله فی بصائر درجات که میگیم ،یک کتابی حسن بن سلیمان حلّی داسته که این را به نام مختصر البصائرچاپ کردن،اخیراً این یک چاپ جدید شده که در آن یک مقداری تعبیردقیق تری به کار برده شده است ،نوشته شده المجموعة الحدیثیّه المعروف بالمختصر بصائر درجات که همین تعبیر هم درست است ، این کتاب ،کتابی است که مختصر بصائر درجات نیست ،حسن بن سلیمان حلی از بیست سی تا کتاب گزینشهایی کرده ،یکی از کتابهایی که از آن گزینش کرده است مختصر البصائر سعدبن عبدالله است،اولین کتاب و بیشترین انتخابی که کرده از این مختصر البصائر درجات سعدبن عبدالله است ،حدود شاید یک سوم کتاب مختصر البصائر سعد بن عبدالله است بقیه اش از کتابهای دیگه است(بعضی ها ده تا پانزده تا بعضی ها هم یکی دو تا روایت شاید نقل کرده باشد)من یک موقعی یک مقاله ای داشتم مینوشتم ، این کتاب را تمام کتابهایی که از آن نقل کرده را استخراج کنم و بعضی هاش واضح است ،بعضیهاش یک مقداری سخت بود تشخیص اینکه مولفی که از کجا أخذ کرده و امثال اینها دیگه ماند آن دوسه تا کتاب مانده بود که باید یک مقداری روش کار میکردم برای تشخیصش آن حالا یک موقعی حال داشته باشم تکمیلش کنم مقاله شاید بدی نشود،علی ایّ تقدیر سعدبن عبدالله کتابی به نام بصائر درجات داشته،خودش هم این کتاب را مختصر کرده است ،هم اصل کتاب وهم مختصرش برای سعد بن عبدالله است که این مختصردرجات بصائرالدرجات یکی از منابع وبلکه اصلی ترین منبع حدیثی حسن بن سلیمان حلّی هست،از این بصائر الدرجات سعد بن عبدالله یکی از مصادر اختصاص منسوب به شیخ مفید هم ،همین است ،اختصاص شیخ مفید هم شبیه همین مختصر بصائر الدرجات است ،مجموع حدیثیه است ،یعنی یک کسی از کتابهای مختلق قطعات مختلف را جمع آوری کرده است ،این یک کتاب نیست شاید ده پانزده تا کتاب باشد ،حالا یک موقعی حال داشتم شاید این رابررسی بکنم که چه کتابهایی هست،چون من یک موقعی در مورد اختصاص یک چیزی نوشته بودم نیاز به یک مکمل دارد معرفی کامل تر این کتاب اختصاص، علی ایّ تقدیر این قسمت اخیر اختصاص برگرفته از همین بصائر الدرجات سعدبن عبدالله است ،این بصائر الدرجات سعدبن عبدالله جزء منابع بصائر الدرجات صفّار بوده است ،صفّار در بصائر الدرجات خودش از این کتاب خیلی اخذ کرده است و حاج آقا در حواشی نسخه بصائر الدرجات خودشان آدرس این بصائرالدرجات را خیلی جاها دادند ، به خاطر همین است که اصلاً یکی از منابع اصلی بصائر الدرجات صفار ،بصائر الدرجات سعدبن عبدالله است ،معاصرند اینها یک مقدار هم شاید صفار مسنّ تر باشد وزودتر هم از دنیا رفته است ،صفار 290 از دنیا رفته ،سعدبن عبدالله حدود 300 ،299 بعضیها گفتن ،بعضیها 301 ،ده سال حدوداً بعد از صفار بوده ولی این کتابش جزء منابع صفار بوده است ، یک نکته جالبی بگم ،سعدبن عبدالله یک ویژگی دارد سندهاش ،نامهای راویان را کامل ذکر میکند ،محمدبن حسین بن ابی الخطّاب این شکلی ،ولی همین وقتی در بصائر الدرجات صفار وارد میشده روایت ، محمد بن حسین بن ابی الخطاب ،میشود محمد بن حسین خالی ، صفار ویژگیش این است که خیلی کوتاه تعبیر میکند ،یک مقدار تمایل به مختصر سازی کار صفار است، که این خیلی اثر گذار است بر بررسی کتابها یک کتابی،مقالات الفرق هست منسوب به سعد بن عبدالله که ظاهراًهم درست است نسبتش،ویژگیهای سندیی که گاه گاهی در آن است دقیقاً شبیه سندهای سعدبن عبدالله است ،مدل نقل سندیش هم خیلی به سندهای سعد بن عبدالله میخورد،منسوب به سعدبن عبدالله است وظاهراً هم مشکل خاصی در این انتساب وجود ندارد.

این روایت اولین نفرش قاسم بن ربیع صحاف است که خوب توثیق صریح ندارد ،ولی به نظرم قاسم بن ربیع صحاف را کسانی که ازش روایت کردن همشون تضعیف شده هستند ،ما بعضیهاشون را توثیق میکنیم ،مثل جعفربن محمدبن مالک کوفی را ،ما خودمان توثیق میکنیم ولی اینهایی که تضعیف شده هسند اکثار روایت هم بکنند به درد نمیخورند ،چون وقتی یک نفر را تضعیف میکردند دیگه نیازی نبوده که یروی عن الضعفا را در حقش بگویند،خوب چون خودشان ضعیف میدانستند دیگه ،آن یروی عن الضعفا در مورد کسانی که خودشان را ثقه میدانستند ،میگفتن ثقه هست ولی این نقطه ضعف را دارد که از ضعفا روایت میکند ،بنابراین این نکته مهمی است ، افرادی که تضعیف شدن ولی ما به قرائنی آنها را توثیق میکنیم ،این افراد مشکل است که اکثار روایت آنها را دلیل بر وثاقت بگیریم ،مگر یک ویژگیهایی داشته باشد که آن ویژگیها،مثلاً در مورد محمدبن عیسی بن عبید ما به نظرمان اکثار روایتش دلیل بر وثاقت هست ، به دلیل این است که نجاشی که از ابن ولید نقل میکند که این محمدبن عیسی بن عبید ثقه است میگه ابن ولید و شیخ صدوق تضعیفش کردن ،نمیدانم چطور شده تضعیفش کردن ، اگر این روایت از ضعفا داشت دیگه نمیدونم چطور شده ، نداشت ، چون از ضعفا نقل میکرده خیال کردن که خودش هم ضعیف است،بعضی جاها مثلاً در ابن غضائری دارد که احمد بن محمد بن خالد را قمی ها تضعیف کردن ، خودش ضعیف نیست مرویّ عنهاش ضعیف است **،وهو ثقةٌ فی نفسه وانّما الشأن فی من یروی عنه** اینکه نمیدانم چی شده در جایی گفته میشود که یک نکته ای که ممکن منشأ تضعیف شده باشد ولو منشأ تضعیف غلط وجود نداشته باشد، این است که مثلاًدر مورد محمد بن عیسی بن عبید ما میگیم یروی عن الضعفا هم نبوده است ، ولی یک کسی که این شکلی نیست، همینطوری تضعیفش کردن مثل جعفربن محمد بن مالک را نجاشی تضعیف خیلی شدیدش کرده است ، ما آن را ثقه میدانیم ،قرائنی هست بر وثاقت آنها و او را ثقه میدانیم ، ولی ممکن است این ثقه ای هست که به دلیل روایت از ضعفا تضعیف شده است،یعنی آن روایت از ضعفا منشأ فاسد بوده است برای تضعیفش ، بنابراین نمیشود روایت جعفربن محمد بن مالک، روایت علی بن عباس جرازینی ، از رواتی که از این قاسم بن ربیع زیاد روایت میکنند ، علی بن عباس جرازینی مقانعی است ، انگار مقنعه فروش بوده است که مقانعی در موردش گفته شده است ، من شاهدی بر وثاقت قاسم بن ربیع صحاف پیدا نکردم البته تضعیف هم شده ولی خوب ما خیلی این تضعیفات را اعتنا نداریم ولی از آن طرف أماره توثیق جالب توجهی براش پیدا نکردم ،البته خوب چون و محمد بن حسین بن ابی الخطاب به آن عطف است مشکلی در آن نیست ،و محمد بن سنان بعد قرار گرفته، این باید عن باشد، قاسم بن ربیع راوی از محمد بن سنان است ، محمد بن حسین بن ابی الخطاب هم راوی از، این (واوش)مصحف عن باید باشد ، محمد بن سنان خوب همان بحثهای معروف در موردش هست که آیا ثقه هست یا ثقه نیست؟ ما آن را ثقه میدانیم ،

نفربعدی عن صباّح المدائنی اینجا است ، صباح محرّف میّاح است ، بحثش در نکاح حاج آقا هست من یکسری حواشی هم آنجا زدم توضیح بیشتر همین که این میّاح مدائنی هست ، آنجا مراجعه کنید ، یک رساله ای هم داشته رسالهء میّاح مداعنی که جزء کتبی هست که ابوغالب زراری در رسالش جزء کتبی که اجازش داده و ذکر میکند همین رساله میاح ممدائنی است ، شاید این هم از همان رساله میاّح مدائنی باشد ، عن المفضّل بن عمر،در مورد مفضّل بن عمر بحث جدّیی هست که آیا ثقه هست یا ثقه نیست ، ما آن را ثقه میدانیم ولی خوب در سند میاح مدائنی هست ، میاح مدائنی توثیق خاصی ندارد و أماره ای بر وثاقتش هم ما پیدا نکردیم البته سند روایت قابل اعتماد نیست .

اما متنش:عن ابی عبدالله علیه السلام ، یک روایت خیلی مفصلی هست، نامه امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر، خیلی مفصل هست ویک تیکه ایش که مربوط به این بحث است :**اما ما ذکرت أنّهم یترادفون المرأة الواحده فأعوذ با لله عن یکون ذلک من دین الله ودین رسوله إنّما دینه عن یحلّ ما أحلّل الله و یحرّم ما حرّم الله وإنّ مما احلّ الله المتعة من النساء فی کتابه والمتعة من الحج احلّهم الله ثم لم یحرمهما فاذا اراد الرجل المسلم من المرأة فعل ماشاءالله وعلی کتابه وسنة نبیه نکاح غیر سفاحٍ ما تراضیا علی ما** ، حالا اینها بماند همین جور ، در ذیلش دارد **ولیس بینهما میراثٌ** ،حالا همان بحث که قبلاً اشاره کردم که آیا اینهایی که میگه لیس بینهما میراثٌ معناش ایناست که حتی با شرط هم میراث بینشان نیست یا ذاتاً میخواهد بگه لیس بینهما میراث آن همان اختلافی است که بین حاج آقا ومرحوم صاحب حدائق هست که مراد از این عبارتها چی است؟ این بحث در آن هست،(جواب سوال) نه آنهایی که در ضمن عقد باشد ،شرط عقد ما قبول نداشتیم ، این به عنوان شرط عقد نیست ، نه ما این را میگفتیم اگر در ضمن شرط عقد بگه وعلی أن لاترثینی ما میگفتیم ممکنه این علی أن لا ترثینی منشأ شده باشد که میراث نفی شده باشد ،ولی نه جایی که مستقیم میگه لیس بینهما میراث ، اینکه ذاتا میراث نیازی نیست برای نفی المیراث به شرط کردن این مقدارش دالّ است ، ولی آن طرف قضیه ،آیا باشرط المیراث ارث ثابت میشود یا نمیشود آن را خیلی به اصطلاح آن بحثها هست که ظهور دارد یا ندارد ،علی ایّ تقدیر این ظهور هم داشته باشد که باشرط المیراث هم ارث ثابت نیست خیلی راحت میشود اینها را جمع عرفی بین این روایت و روایتی که میگه باشرط المیراث ارث ثابت است راحت است ، یعنی فرمایش صاحب حدائق را هم نگیم ، حاج آقا هم این مطلب را قبول دارند که این جمع عرفیش با روایتهایی که میگه با شرط المیراث ارث ثابت است به این هست که بگیم که این ناظر به نفی المیراث ذاتی است ، نفی المیراث بالشرط را نمیخواهد قائل بشود ، اینها همان کلامی که صاحب حدائق ذاتاً به این روایت نسبت میدهد حاج آقا جمعاً نسبت میدهند ، این است که این روایتها خیلی مهم نیست ،

روایت بعد: **علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله (ع):قال لا بأس بالرجل یتمتع بالمرأة علی حکمه**، این روایت بعض اصحابه تمام سلسله سندش درست است ، داخل در بحث مرسلات ابن ابی عمیر است ، مرسلات ابن ابی عمیر را تصحیح کردیم این هم صحیح میشود ، این بنابراین مبنا که مرسلات ابن ابی عمیرتصحیح میشود آن هم به نحو امامی ثقه ، امامی صحیح المذهب ثقه از داخلش درمیاد ،این روایت میشود صحیحه نه فقط معتبر هست،خوب حالا این بحثش در جای خودش. **قال لا بأس بالرجل یتمتع بالمرأة علی حکمه** ، **یتمتع بالمرأة علی حکمه** یعنی به عهده مرد ، به آن مقداری که خودت صلاح دانستی مهر تعیین کن ، به نحو اجمالی است دیگه ،این یک نوع تعیین اجمالی است ، اصلاً تعیینهای اجمالی در شرع جاههای مختلف سابقه دارد ، بعضی وقتها بعضیها خیال میکنند که این تعیینهای اجمالی سابقه ندارد غیر از آن حالا در این بحث در نیتهای عبادات هم حضرت امیر علیه السلام هم در حجی که به جا میاوردند پیامبر به ایشان فرمود شما چطوری نیت کردی،حضرت میفرماید گفتم إهلالاً کاهلال رسول الله ،اجمالاً به همان جوری که (اهلال یعنی احرام)احرام بستنی مثل احرام بستن رسول الله، بنابراین پیامبر حجّش قران بود ،حجّ حضرت امیر هم قران شده بود، بنابراین حضرت امیر هم نمیتوانستند حجّشان را تبدیل کنند به حجّ تمتع به خاطر اینکه حجّشان ،حج، قران بود و قابل تبدیل به حج تمتع نیست ،حج افراد است که قابل تبدیل است ، عرضم این است که این نیتهای اجمالی گاهی اوقات بعضیها دیدم ،میگن مثلاً این نیتها چیزایی هست که آخوندها در آوردن وامثال اینها ، نه این از قدیم هم بوده در روایت چیزهایی وجود دارد وامثال اینها این مدلها هست وهیچ مشکلی هم وجود ندارد،حالا بحث اصلاً تفویضة المهر یا تفویضة البضع در بحث نکاح که بحث مفصلی است ،مفوّضة المهر ، مفوّضة البضع احکامش در بحث نکاح خودش یک باب واسعی است که این علی حکمه ظاهراً مرادش تفویضت المهر است،

ولکن **لابدّ له من أن یعطیها شیئاً لأنّه إن احدث به حدثٌ** (حالا این شاید تفویضت البضع باشد )که **لابدّ له من أن یعطیها شیئاً (**میگه نه عیب ندارد بعداً باید تعیین کند ،یعنی شاید هم مرادش از شیء یعنی یک چیز قابل توجهی ،یعنی حالا که به تو واگذار کرده شما حق ندارید یک چیزباشه که چیز باشد ،)لانّه ،چون ارث که ندارد حالا که ارث ندارد به شما واگذار کرده است ،چون در بعضی از روایات هست که باید به اندازه مهر السنّه تعیین کنند ،میگه مطلب قابل توجهی باید تعیین کند چون میراث که ندارد پس بنابر این باید ، این هم در مورد اینکه ذاتاً میراث ندارد دلیل است ، ولی اینکه حتی حالا با شرط میراث کردن هم آن میراث نفی میشود آن خیلی واضح نیست ، همان بحثهایی شبیه بحثهای سابق است که میتواند ناظر به متعارف باشد که شرط المیراث را نمیکردند

جواب سوال) نه اینها یک چیز عرفی است ، قاعده عدل انصاف هم خوب چیزی است ، یعنی یکی از نکاتی که شارع در تشریعاتش ملاحضه میکند مساله انصاف است ، میگه آنکه حالا به تو واگذار کرده است ارثس هم که نیست ،حالا ارث داشت میگفتیم خوب به خاطر آن ارثش خواسته به تو واگذار کند ، ارثی که نیست ، کسی که حسن نیت به خرج داده است ، تو پاسخ حسن نیت را نباید به سوء نیت بدهی ،این در واقع تحلیل این است .